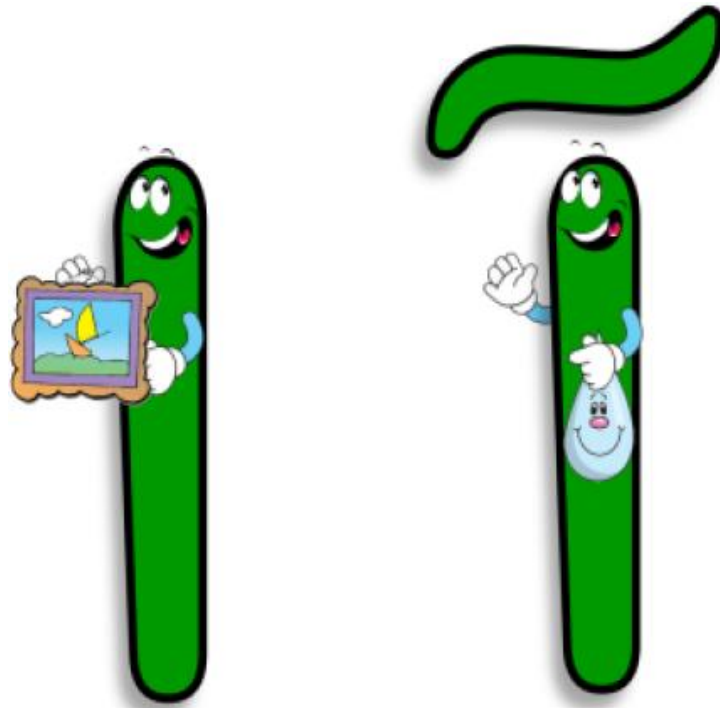


داستان نشانه ا

مسابقه

دو تا ا می خواستند با هم مسابقه بدهند. با هم یک، دو، سه گفتند و دویدند. این بدو، آن بدو... این بدو، آن بدو... تماشاچی ها دست زدند و گفتند: ”بدو!...بدو!...! هر دو تا ا تندتر دویدند. هر دو می خواستند اول بشوند. تماشاچی ها باز هم دست زدند. سوت زدند و گفتند: ”بدو!...بدو!... تندتر بدو!...! هر دو تا ا تند و تند دویدند و دویدند تا به آخر مسابقه رسیدند. یکی زودتر رسید و یکی دیرتر. به برنده، یک کلاه جایزه دادند و شد ا و آن یکی هم شد، ا دوم.



داستان نشانه آ

داستان آب

آ تشنه‌اش بود. رفت لب چشمه، آب بخورد. چشمه، خشک بود. رفت لب دریا، آب دریا شور بود. رفت کنار رودخانه، خم شد که آب بخورد، افتاد توی آب.

آ، آ را با خودش برد. ماهی گیر، آ را دید. او را از آب گرفتو به خونه برد، داد دست بچه‌اش و گفت: ” بگیر... این هم آ که می‌خواستی! مواظب باش که دیگرمش نکنی!“

بچه، خوش حال شد. آ را گرفت. آ سردش بود. از سرما می‌لرزید. بچه آ را برد کنار آتش. آ گرم شد. بچه برایش آش درست کرد. آ آش را خورد. بعد هم توی دفتر مشق، کنار دوستانش خوابید.



داستان نشانه ب

داستان ب کوچولو

ب کوچولو نقطه‌اش را دوست نداشت. راه که می‌رفت، گیر می‌کرد به نقطه‌اش و می‌افتاد زمین. یک روز رفت پیش قیچی و گفت: "چین و چین و چین ... نقطه را بچین!" قیچی، نقطه را چید. ب، بی نقطه شد. راحت و خوشحال دوید و رفت به مدرسه. نشست روی تخته سیاه و گفت: "سلام!"

تخته سیاه گفت: "تو دیگه کی هستی؟ تو هیچی نیستی!"

ب بی نقطه، ناراحت شد. رفت و نشست روی دفتر مشق.

دفتر گفت: "تو دیگه کی هستی؟ تو هیچی نیستی!"

ب بی نقطه، خیلی ناراحت شد. داد زد: "من ب هستم!"

پاک کن گفت: "نه، تو اشتباهی هستی!" و خواست که پاکش کند.

ب بی نقطه، ترسید. داد زد: "کمک، کمک...!"

مداد سیاه آمد به کمکش. زود یک نقطه برایش گذاشت. ب شد مثل اولش.

از خوشحالی داد زد: "حالا دیدید؟... من ب هستم!... من ب هستم!"

پاک کن نگاهش کرد و گفت: "ببخشید... مثل این که من اشتباهی آمدم!" و راهش را کج کرد و رفت.



داستان نشانه پ

یک روز پرستو کوچولو با پدرش رفت پارک و توپ قشنگشو هم با خودش برد تا بازی کنه، تو پارک یک پروانه‌ی زیبا رو دید که روی گل‌های پونه نشسته بود، یکم آنطرفتر روی پله‌های پارک یک پرنده رو دید که بالا و پایین می‌پرید، به پدرش گفت پدر این پرنده اسمش چیه؟ پدرش گفت اسمش ...

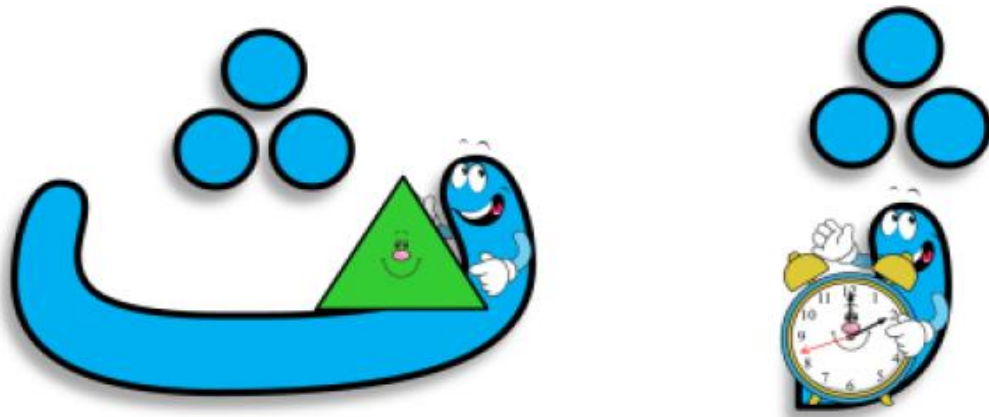
مثل اسم قشنگه تو هست .پرستو در حال بازی کردن با توپش بود که دوستش پرپسا رو دید .باهم کمی بازی کردند مادر پرپسا که پیراشکی خریده بود به پرستو پیراشکی تعارف کرد.پرپسا از پرستو خداحافظی کرد و رفت. پدر پرستو چون از اداره پرونده آورده بود باید زودتر بر می‌گشت خونه. تو راه برای منزل پرتقال خریدن و به فروشنده پول دادند. پرستو وقتی خونه رسید پولیور شو در آورد و گذاشت تو کمد. بعد نشست خاطره‌ی یک روز در پارک رو برای خودش تعریف کرد، دید چقدر امروز چیزهایی رو دیده که حرف **پ** داره اون کلمات رو تو یک کاغذ جدا نوشت دید تو بعضی کلمات حرف **پ** در اول کلمه در بعضی ها وسط و بعضی ها آخره... ما دو تا **پ** داریم **پ** غیر آخر **پ** آخر. بچه‌های خوبم، کلماتی که **پ** دارند رو بگید و بنویسید. شما هم میتونید با پرستو همراه بشین.



داستان نشانه ت

ت کوچولو خیلی تنبل بود. کارش فقط خوردن و خوابیدن بود. ننه ت که از دست او خیلی خسته شده بود، یک روز به بازار رفت و مقداری سیب درشت خرید و آن ها را تا دم درخانه شان چید. وقتی ت کوچولو از خواب بیدار شد، به دنبال سیب ها از اتاق بیرون رفت و آن ها را یکی یکی برداشت تا این که به کوچه رسید. وقتی دوستان ت کوچولو او را دیدند با خوشحالی فریاد زدند: ت کوچولو بیا با هم بازی کنیم!

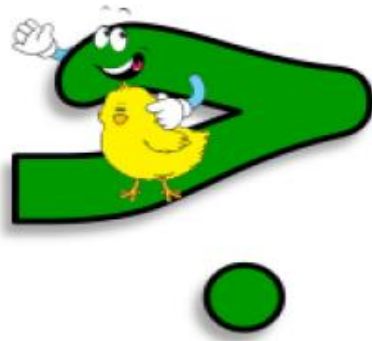
آن روز به ت کوچولو خیلی خوش گذشت و تصمیم گرفت دیگر تنبلی را کنار بگذارد.



داستان نشانه ث

این دفعه توشهرک الفبا با حرفی میخواین آشنا بشین که با دو مورد دیگه از این صدا آشنا شدین. بله عزیزانم صدایش شبیه **صاد** و **سین** است اما هیچ شباهتی با این دو نشانه ندارد. توشهرک الفبا همه اومده بودند به استقبالشون مخصوصا **صاد** و **سین** با یک ژست خاصی ایستاده بودند. البته **ب** و **پ** و **ت** هم خیلی دوست داشتند این نشانه را ببینند، چون شنیده بودند که خیلی شبیه شکل این سه حرف است و فقط نقطه‌هاشون کم و زیاد و بالا و پایین است. با ورود دو برادر **ث** غیر آخر و **ث** آخر همه افراد شهرک الفبا به سه حرف **ب** و **پ** و **ت** نگاه کردن.

چون واقعا هم شبیه این سه نشانه بودند، البته با کمی تغییر. وقتی این دو برادر **ث** شروع به صحبت کردند، همه به **صاد** و **سین** نگاه کردن چون صدایشون شبیه این دو نشانه بود اما هیچ شباهتی باهم نداشتند. چون از قبل منتظر ورود این دونشانه بودند، جایگاه و خانه‌ی آنها در ردیف خانه‌های **ب** و **پ** و **ت** یعنی در کنار خانه‌ی **ت** قرار گرفته بود. کلماتی که این دو برادر قرار بود، بسازند، محدود و کم بود مثل: ثریا، کثیف، ثانیه، مثلث، اثر، مثال، ثبت نام، لثه، ثروت و....بود. شما بچه‌های گل فقط باید تو حافظه‌تون بسپارید که هر جا این کلمات رو دیدید دیگه با **صاد** و **سین** ننویسید، حتما با نشانه‌ی **ث** بنویسید و تو گذاشتن نقطه‌ها هم خیلی مواظب باشید تا کلمه‌ی مورد نظرتون با حروف **ب.پ.ت** نوشته نشه چون معنی آن کلا عوض میشه. خیلی خوشحالم که دارید باسواد میشین.



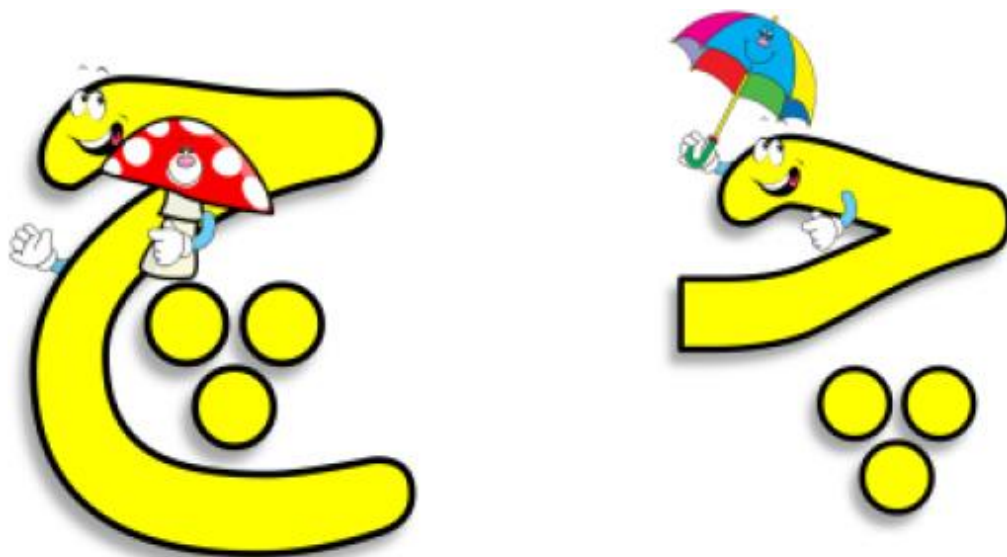
داستان نشانه ج

دو تا از بچه‌های بابا الفبا قرار بود که برای خانم معلمش کاردستی درست کنه. بنظر شما کدام یکی از بچه‌هاش بود؟

“خ” آفرین درست حدس زد. با خودشون فکر کردن که چی درست کنن. به این نتیجه رسیدن که اسمشون رو روی مقوا بنویسن و با پولک و مليله تزئینش کنن. دوتایی مرتب و با سلیقه کاردستی‌شون رو درست کردن و دم در گذاشتن که مدرسه بپرن. خودشون هم کم کم آماده می‌شدن که مدرسه بپرن. بچه‌ها یه جوجه داشتن که خیلی شلوغ بود. جوجه کوچولو اومد کنار در خونه و وقتی این کاردستی رو دید، شروع به نوک زدن کرد. یهو نقطه‌های کاردستی پایین افتادن. و بچه‌ها وقتی اومدن، دیدن نقطه‌های خ افتاده پایین. اونو زود برداشتن و با چسب سر جاش چسبوندن. اما باز جوجه کوچولو بهش نوک زد و نقطه‌ها افتادن. بچه‌ها هم وقتی دیدن که جوجه اینکارو انجام می‌ده، عصبانی شدن و با پاشون جوجه رو زدن. بعد هم نقطه رو سر جاش گذاشتن. جوجه بیچاره خورد به دیوار و دردش گرفت. بچه‌ها خیلی از کارشون ناراحت شدن. زود جوجه کوچولو رو برداشتن و نازش کردن. ازش معذرت خواستن. جوجه کوچولو هم از درد می

گفت ج ج ج ج ج

بچه‌ها به جوجه گفتن که چیکار کنیم که از دستمون ناراحت نباشی؟ جوجه هم به نقطه‌ها اشاره می‌کرد و می‌گفت: “ج ج ج ج ج.....” بچه‌ها هم گفتن باشه. نقطه رو پایین میذاریم. بعد به هم گفتن که بیا جوجه رو هم ببریم مدرسه تا خانم معلم ببینه که ما تقصیری نداریم. بچه‌ها جوجه و کاردستی رو مدرسه بردن، نقطه‌هاش رو هم سر جاش گذاشتن و به خانم معلم نشون دادن. خانم معلم دید که جوجه کوچولو باز نقطه‌ها را با نوکش زد و نقطه‌ها پایین افتادن.



داستان نشانه چ

یه روزی **د** تنها داشت دوچرخشو تعمیر میکرد و پیچ اونو سفت میکرد. دید یکی از ابزارهاش نیست که پیچ رو سفت کنه. رفت مغازه ابزار فروشی و گفت: ” آقا من آدار میخوام.”

آقاهه متوجه نشد و گفت: ”تو داری چی میگی؟”

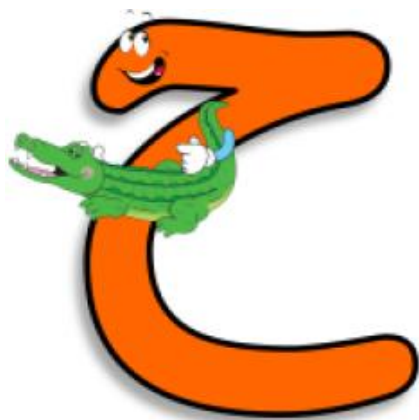
ت و **م** داشتن از اونجا رد میشدن که صداشون رو شنیدن.

ت گفت: ”آقا این آتار میخواد.”

م گفت: ”نه آمار میخواد.”

آقای ابزار فروش داشت گیج میشد که یکدفعه یه صدایی تو جدول حروف الفبا گفت: ”لطفا منو بیارید بیرون تا بهتون بگم اینا چی میخوان.”

م رفتو اونو از جدول درآورد. دوست تازه یکم خودشو تکوند و گفت: ”وقتی صدای من نباشه همینه. آقا اینا آچار میخوان. و منم **چ** هستم. میدونم که یجاهایی به صداهای من نیاز میشه. الان میرم پیش رئیس تا به من اجازه بده بمونم.”

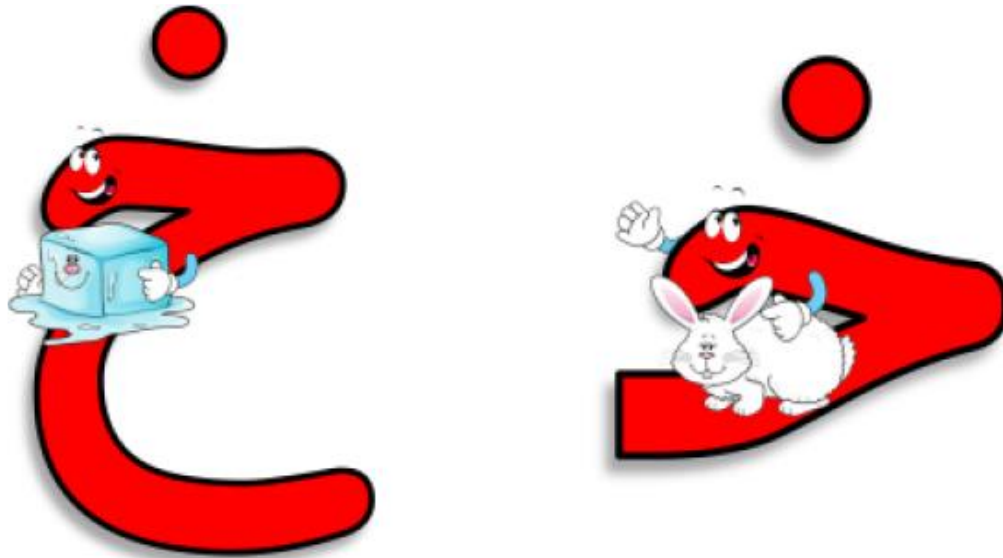


داستان نشانه ح

در شهرک الفبا دختر خاله‌ها از هر خانواده‌ای جمع شده بودند. (ج-ج (و) (چ-چ (و) (خ-خ)

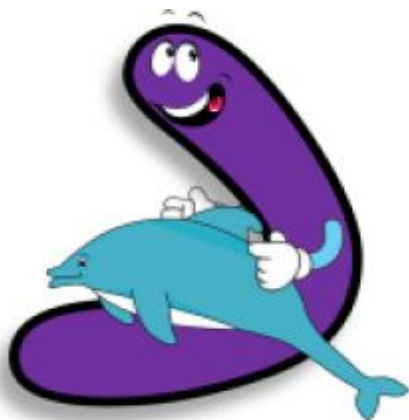
آخه قرار بود، دختر خاله‌های چهارمشون یعنی **ح** غیر آخر **ح** آخر رو ببینند که تازه به دنیای الفبا اومده بود، این دختر خاله‌ها شکل ظاهری شون تقریبا شبیه هم بود. حالا یکی شون بالای ابرو خال داشت و یکی پایین و یکی هم روی صورت.

صداهاشون هیچ شباهتی باهم نداشت، خونه‌های همه‌شون هم تو شهرک الفبا کنار هم و در یک ردیف بود **ح** غیر آخر **ح** آخر شبیه دختر خاله‌هاشون بودند اما هیچ خال یا نقطه‌ای روی سر و ابروشون نداشتند و صداشون هم شبیه دختر خاله‌هاشون نبود. صدای این دو خواهر قبلا تو شهرک الفبا اومده بود، صداشون مثل چهار برادر **ه-ه-ه-ه** (بود اما جدای از این چهار نشانه بودند کلمات این چهار نشانه برای همه افراد شهرک الفبا مشخص شده بود. **ح** (بین خانه‌ی **ج-ج** (و) **خ-خ** (بود و کلماتی که این دو نشانه می‌ساختند مثل: حلزون، حوله، حلوا، احساس، صبح، ناراحت، استراحت، حالا و....بود اسم خاصی هم ندارند فقط با همون صدای **ح** شناخته میشن و شما بچه‌های عزیز باید دقت نظر داشته باشید که کلماتی که با **ح** غیر آخر **ح** آخر نوشته میشن رو با نشانه‌ی **ه** اشتباه نگیرین.



داستان نشانه خ

دوتا خواهر بنام **خ** غیر آخر و **خ** آخر بودند. خواهر کوچیک **خ** غیر آخر جوان بود روزی دوشیفت صبح و ظهر یعنی اول روز و وسط روز کار میکرد. خواهر بزرگ از بس تو جوانی کار کرده بود، تو پیری کمرش خم شده بود و زیاد نمی‌تونست کار کنه، فقط تو یک شیفت کار میکرد اونهم برای تفریح فقط آخر روز سرکارش میومد. این دوخواهر یک چیز مشترک داشتند یعنی یک خال سیاه و قشنگ روی ابروشون بود که همه این دوخواهر را از روی همین خال شون می‌شناختند. کارشون این بود که تو بیمارستان شهرک الفبا هرکس سیخ ماهی تو گلوش گیر می‌کرد باصدای **خ خ خ** از تو گلوش در می‌آوردند و تو کارشون هم خیلی ماهر بودند. بیشتر بیمارشون هم خرگوش و خرس و خروس و هر کس یا چیزی که حرف **خ** داشتن، بودن. حالا یا اول یا وسط یا آخر اسم شون بود. اسم خواهر کوچیک توشهرک الفبا **خ** غیر آخر بود واسم خواهر بزرگ هم **خ** آخر بود. اینطوری شد که یک حرف دیگه به شهرک البفا اضافه شد تا شما بچه‌های گل با سواد کنید و بتونید مطالب زیادی را بخونید و بنویسید.



داستان نشانه د

د دهن باز

د، دهن باز و گرسنه بود. راه افتاد و رفت دنبال غذا. رسید به یک در. آن را قورت داد. بعد رسید به یک دیوار. آن را هم قورت داد. بعد رسید به یک درخت. درخت را هم قورت داد بعد رسید به یک دارکوب. خواست او را هم قورت بدهد. اما دارکوب نوکش را باز کرد، باز باز ...

د و دارکوب با هم دهن به دهن شدند. دعایشان شد. وسط دعوا، درخته از دل د پرید بیرون. بعد دیوار پرید بیرون. بعدش هم در پرید بیرون. دل د خالی شد. د از گرسنگی از حال رفت.

دارکوبه ترسید و گفت: "وای چی شد؟ من که کاری نکردم!"

د ناله کرد و گفت: "وای، دلم!"

دارکوب رفت و برای د دارو آورد. د گفت: "من که مریض نیستم! گرسنه‌ام."

دارکوب رفت و یک دیگ پر از غذا آورد. د هر چه قدر که توانست خورد، بقیه‌اش را هم برد.



داستان نشانه ذ

ز در یک سفر، فهمیده بود که یک صدا شبیه صدای خودش وجود دارد. خیلی مشتاق شده بود که این نشانه را از نزدیک ببیند. شنیده بود که صدایش شبیه صدای ز است اما اسمش و شکلش با خودش فرق دارد. وقتی رسید به در خونه‌ی خانم ذ زنگ زد، در که باز شد با دیدن خانم ذ یک لحظه فکر کرد که ذ تنها تو شهرک الفبا است اما وقتی صدایشو شنید و نقطه‌ی بالای سرش را دید، فهمید که ذ نیست. وقتی با هم صحبت کردن، دیدند صداهاشون واقعا شبیه هم است. باهم دوست شدند و قرار شد که به دعوت ز خانم ذ به شهرک الفبا بیاد تا اهالی شهرک الفبا نیز با این نشانه آشنا شوند. بلاخره خانم ذ بعد از چند ماه به شهرک الفبا آمد، اما با صدای ز و اسم ذال .

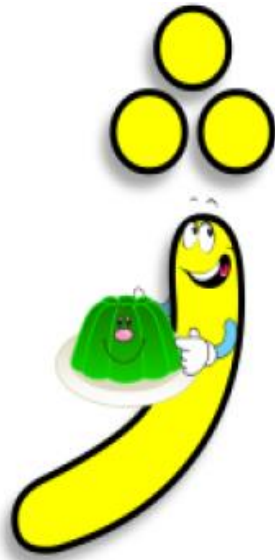
کلماتی مثل لذیذ، دلپذیر، لذت، ذرت، آذر، غذا، ذره بین... کلماتی هستند که با ذال نوشته می‌شوند. جایگاه و خانه‌ی ذال تو شهرک الفبا بین د و ر بود و فقط کلمات بخصوص و محدودی با این نشانه ساخته شد. و یکی دیگر از نشانه‌ها به شهرک الفبا راه یافت. شما بچه‌های گل باید کاملا حواستون جمع باشه تا موقع نوشتن کلمات این دو نشانه را اشتباه نگیرید و املا‌ی درست کلماتی که با این دو نشانه که صدایشون یکی است را بدون اشتباه بنویسید.



این دفعه توشهرک الفبا با حرفی میخوان این آشنا بشین که اولین بار صداش می شنویم و فقط به یه شکل نوشته میشه. بچه ها اون حرف ر هستش.

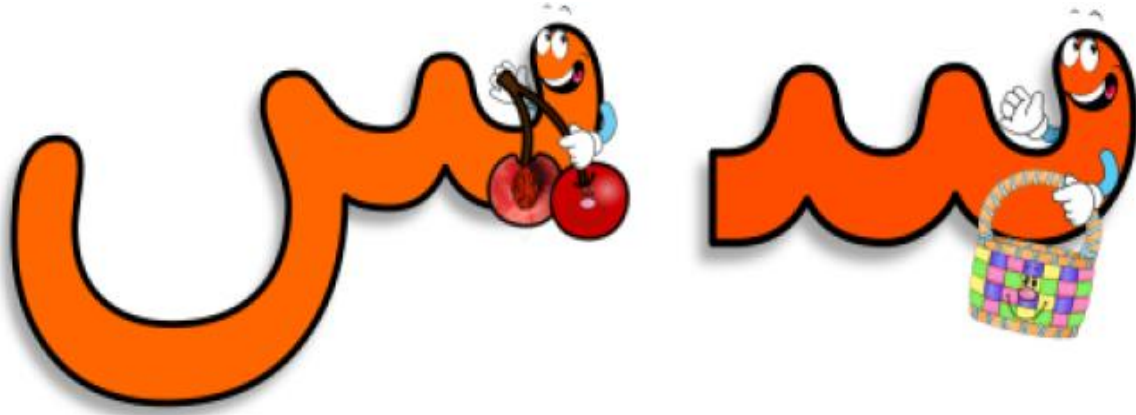
در یک جنگل پر درخت مورچه و فیلی با هم دوست شده بودند. یک روز فیل در حالی که داشت فرار می کرد، به دوستش مورچه رسید. مورچه از فیل پرسید: دوست عزیزم چی شده، چرا فرار می کنی؟" فیل با ترس گفت: از دست شکارچی ها! حال کجا قایم بشوم؟! "مورچه با خود فکری کرد و با عجله گفت:

این که ناراحتی ندارد! فوری بیا پشت من قایم شو!"!



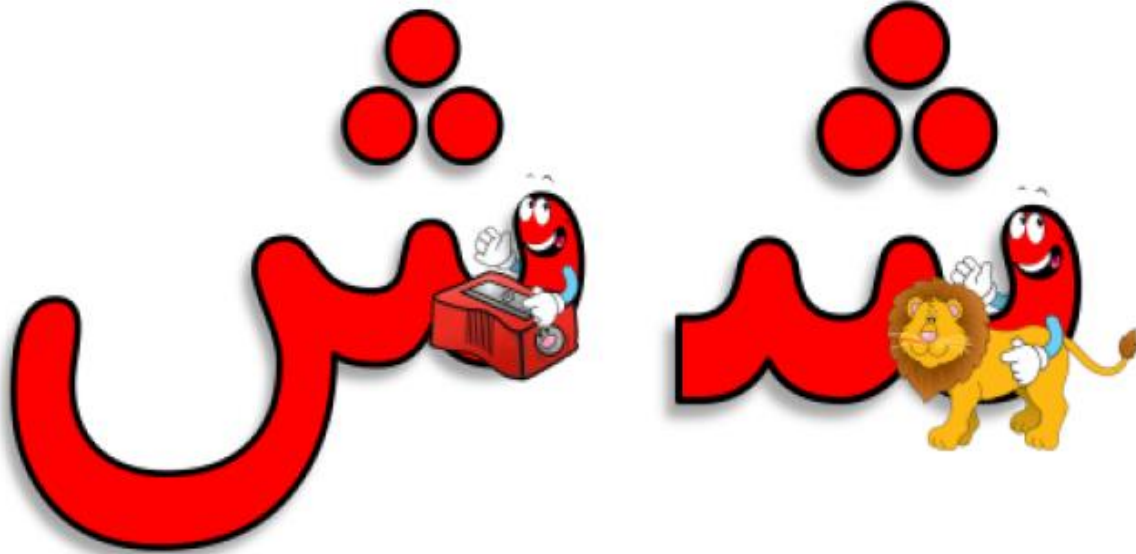
داستان نشانه ژ

شغل آقای ژ تو شهرک الفبا راننده‌ی آژانس بود. یک روز که سرویس داشت، چون تو ترافیک مونده بود و دیر شده بود که سرویس دهی کنه به همین خاطر توی خیابان با سرعت زیاد ویراژ میداد ژژژژژژژژژژژژ..... چون میخواست آقا بیژن به فرودگاه برسونه. آقا بیژن ژیمناستیک کار بود و قرار بود بره ژاپن مسابقه بده. گشت نامحسوس آژیر می کشید و دنبال آژانس آقای ژ افتاد و ماشین شو متوقف کرد. آقای پلیس شهرک الفبا چون خودکار نداشت با ماژیک سه برگ جریمه نوشت و به آقای ژ داد. آقای ژ از شدت ناراحتی این برگه‌های جریمه رو گوله کرد و رو سرش گذاشت. وقتی آقا بیژن به فرودگاه می‌رسوند، آقا بیژن ازش پرسید: ” اینا چیه روسرت گذاشتی؟ ” آقای ژ فقط گفتن ” : ژژژژژ ” (یعنی جریمه‌ی ویراژم است) ” و دیگه چیزی نگفتن. آقا بیژن هم فکر کردن اسم شونو گفتن. مسافرای آقای ژ بیشتر کسایی بودند که حرف ژ داشتند. خانم منیژه، ژاله، آقا پژمان و..... خوب بچه‌های گلم شما هم چند کلمه بگین که حرف ژ داشته باشه و آقای ژ بتونه به اونها سرویس دهی کنه.



داستان نشانه س

داستان س و سنگ پشت
س حوصله‌اش سر رفته بود. دلش می‌خواست بازی کند. از خانه رفت بیرون. دوید و دوید تا به سر کوه رسید.
سر کوه، یک سنگ پشت را دید.
س به سنگ پشت گفت: "آهای سنگ پشت! می‌آیی بازی کنیم؟"
سنگ پشت گفت: "چه بازی؟... س گفت: "بازی گردو ... شکست!"
سنگ پشت قبول کرد. بازی شروع شد س گفت: "گردو"
سنگ پشت گفت: "شکستم... زدم دندانت را شکستم."
س داد زد: "آی دندانم... وای دندانم!"
سنگ پشت هول شد. گفت: "تو خودت گفתי بازی کنیم!"
س گفت: "اما تو دندان من را شکستی!"
سنگ پشت گفت: "حالا گریه نکن. من خودم می‌برمت دکتر. بپر روی سنگم بشین تا برویم."
س نشست روی سنگ پشت. سه سال و سه ماه و سه هفته و سه ساعت طول کشید تا به دکتر رسیدند. آن
موقع س یک دندان دیگر در آورد. خندید و گفت: "برگردیم. دیگه دکتر نمی‌خواهم."



داستان نشانه ش

شادی و شیده با دوستاشون داشتن بازی میکردن که یک دفعه دوستشون زمین میخوره. وقتی بلند میشه شکلش عوض شده بود و مرواریدهای روی سرش گم شده بود. شادی و شیده حسابی گریه میکنند که اگه تو مرواریدات رو پیدا نکنی، اسم ما خراب میشه. شادی میگه همه به من میگن سادی ، شیده میگه همه ب من میگن سیده و شروع میکنند لابه لای علفها رو گشتن تا سه تا مروارید رو پیدا میکنند. شادی و شیده می پرن بالا و جیغ میزنن :: ” آخ جون ما دوباره خوشگل شدیم . کسی میتونه بگه اون دوستشون کیه ؟؟؟“



داستان نشانه ص صاد

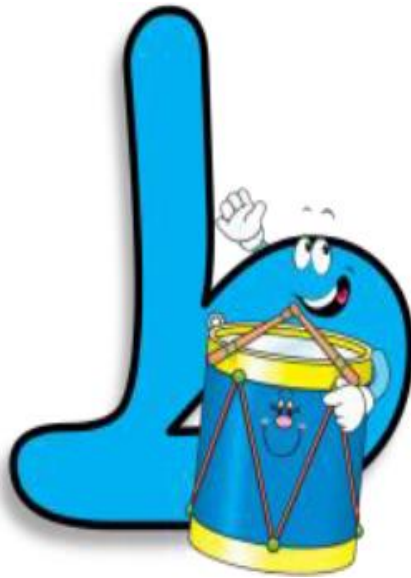
تو هتل شهرک الفبا دو مهمان اومده بود که تاجر و برادر بودند و برای تجارت به شهرک الفبا اومده بودند. این مهمانها صداشون شبیه **س** بود. **ص** اجناس خاصی برای فروش به شهرک آورده بود مثل صابون، صندوق، صندلی، قرص، قصه و..... ریئس شهرک الفبا به سفارش اعضای شهرک از آقایون **ص** دعوت کردند که تو شهرشون بمونن و بین کشورهای همسایه رفت و آمد کنند و مواد مورد نیاز شهرک را فراهم کنند. دو برادر **ص** قبول کردند و یک خانه تو شهرک به اونها داده شد و از اون روز به بعد بخاطر اینکه **س** و **با ص** اشتباه نگیرند چون صداشون یکی بود اسم **س** را سین گذاشتند و اسم **ص** رو هم صاد گذاشتند. این اولین حرفی بود که تو شهرک صداشون یکی بود ولی اسمشون و شکلشون فرق می کرد.



داستان نشانه ض

یک روز دو برادر کوچکتر **صاد** که از لحاظ ظاهری خیلی شبیه برادرانشون یعنی **صاد** بودند برای تفریح رفته بودند لب دریا با ماسه‌های ساحل بازی کردند و دست و صورتشون کثیف شد مجبور شدن با آب دریا دست و صورت شونو شستند. رفتن خونه و چون خسته بودند اون شب به خواب عمیقی فرو رفتند. صبح که بیدار شدند، متوجه شدند که خروسک گرفتن و صدایشون تغییر کرده بود و نفری یک لکه‌ی سیاه روی سرشون گذاشته شد. دلیلش این بود که آب دریا آلوده بوده این دو برادر بخاطر شستن دست و صورتشون با آب دریا مریض شدند. این صدا و شکل برای همیشه با آنها موندگار شد. صدای این دو برادر شده بود مثل **ز** و **ذال** همه فکر می‌کردن که **ز** هستند، اما هیچ شباهتی با **ز** و **ذال** نداشتند. اسم این دو برادر یعنی **ض** را تو شهرک الفبا گذاشتند **ضاد**

و یک نشانه‌ی دیگه به نام **ضاد** به شهرک الفبا وارد شدند. اسمش **ضاد** صدایش **ز** که کلماتی مثل : رضا، وضو، مریض، بعضی، ریاضی، حوض و.....را با این نشانه میشه، نوشت. شما عزیزان باید موقع نوشتن کلمات دقت کنید که چه کلماتی را باید با **ضاد** بنویسید.



داستان نشانه طا

اعضای شهرک الفبا کم کم داشتند برای جشن الفبا آماده می شدند. مهمانها از دور و نزدیک دعوت می شدند تا خودشونو برای جشن آماده کنند. فقط سه خونه‌ی دیگه تو شهرک مونده بود که پربشه و جشن الفبا گرفته بشه. نشانه‌ای که امروز میخواست به شهرک بیاد رو قبلا صداشو شنیدین در واقع این نشانه می آمد که کمک حال نشانه **ت** غیر آخر **ت** آخر باشه اما با یک شکل و نشانه دیگه بود. این نشانه فقط صداش مثل **ت** بود و برخلاف نشانه‌ی **ت** که دو برادر بودند این نشانه در هر قسمت کلمه که می آمد به یک شکل می آمد و هیچ برادری نداشت. یعنی چه در اول چه در وسط و چه در آخر به یک شکل بود. این نشانه یک دسته داشت که همیشه با او بود و تقریبا شکل ظاهری او مثل یک تیشه بود. این نشانه بجز صدای **ت** اسم هم داشت. بله این نشانه در شهرک الفبا به این شکل **ط** وارد شد. که اسمش **طا** و صداش **ت** است. این نشانه با قطار وارد شهرک الفبا شد و یک صندوق طلا سوغات برای اعضای شهرک با خودش آورده بود. اولین کاری که کرد مسابقه‌ی طناب کشی را در شهرک بین اعضا به راه انداخت در دست اعضا تشویق کننده یک قوطی داد تا با زدن ضربه روی قوطی‌ها نشانه‌هایی که مسابقه‌ی طناب کشی می کنند را تشویق کنند. و همه از ورود این نشانه خیلی خوشحال شدند، چون باعث شادی و نشاط آنها شده بود. خانه‌ی این نشانه کنار خانه‌ی **ضاد** بود. کلماتی که این نشانه درست می کرد مثل: خاطره، وطن، طوطی، خیاط، فاطمه، حیاط، طاووس و.....

آقای **طا** از شما بچه‌ها خواهش داره که تو نوشتن کلمات دقت کنید تا نشانه‌ی **ت** را با نشانه‌ی **طا** اشتباه نگیرید و هر کلمه را با نشانه‌ی خودش بنویسید.

آقای **طا** به شهرک الفبا خوش آمدید.



داستان نشانه ظا

پدر معصومه ناظم است او در مدرسه ی پیامبر اعظم (ص) کار می کند. چند روز قبل دانش آموزان را برای اردو به باغ وحش برد. او در آنجا به دانش آموزان گفت که نظم داشته باشند و نظافت را رعایت کنند به هر طرف ندوند. نزدیک ظهر با شنیدن صدای اذان وضو گرفتند و در صف های منظم نماز خواندند. اسم نگهبان باغ وحش، ظاهر بود او مشغول نظافت قفس مرغابی ها بود. بچه ها با دیدن غازها و کالغ ها جیغ زدند. ناظم از آن ها خواست تا زیاد سر و صدا نکنند و باعث ناراحتی حیوانات باغ وحش نشوند. آن ها پس از بازگشت، در حیاط مدرسه از اردو تعریف می کردند.



داستان نشانه ع-ع-ع ع

چهار تا برادر عین بودند. غیر آخر **ع** ... عین وسط **ع** ... عین آخر چسبان **ع** ... عین آخر تنها **ع** ... که صدای خاصی از خود نداشتند. این چهار تا برادر اگه با صداها (**آ آ ا او ی**) می آمدند اصلا صدایشون در نمی آمد. مثل **ع ا عو عی** ... وقتی صدای **ع** با ساکن همراه بود یک صدای خفیفی داشت مثل: بعد ...

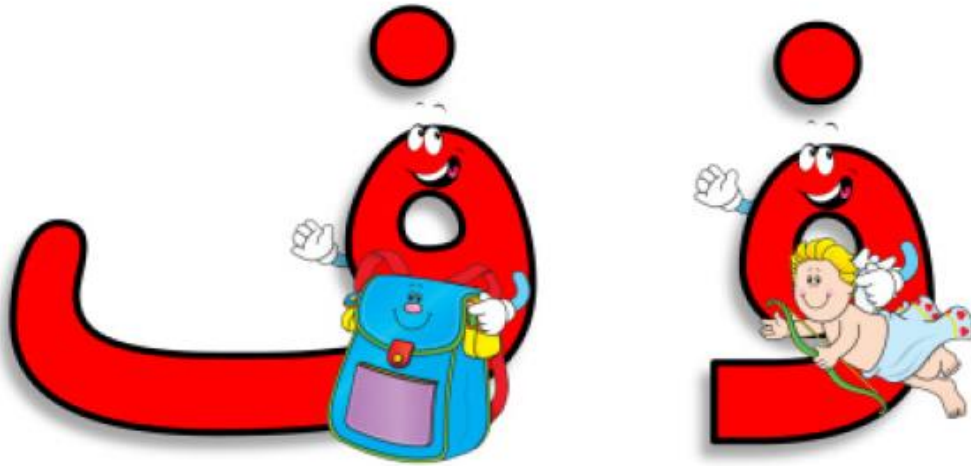
این چهار تا برادر چون از کشورهای عربی وارد شهرک الفبا شده بودند هیچ وقت تنها جایی نمی رفتند و همیشه باهم بودند و درست حکایتش مثل چهار برادر (**ه ه ه ه**) بود. **ع** غیر آخر فقط دست چپ شو به بقیه میداد **ع** وسط هم چون کمی ترسو بود هر دو دست شو باید می گرفتند و **ع** آخر چسبان هم فقط دست راست شو به دیگران میداد و **ع** آخر تنها هم دوست نداشت هیچ کدوم از دستاشو به کسی بده. این چهار تا برادر تو شهرک الفبا صدایشون خفیف بود و میشه گفت یک جورایی شبیه صدا **ا** است. اما وقتی به کشورهای عربی مسافرت می کردند و می رفتند پیش اقوامشون با شدت بیشتری این صدا رو تلفظ می کردند.

صدایشون **ع** اسمشون عین نام گذاری شد. کلماتی مثل علی، معصومه، جمع، بعد، عزیز، شروع، عید، شمع، معلم و ... با این نشانه نوشته میشه. شما بچه های گل با یاد گرفتن این نشانه ها کم کم دارین به جشن الفبا نزدیک میشین و باید به خودتون افتخار کنید که دارین باسواد میشین.



داستان نشانه غ-غ غ د

تخم مرغ یکی از خوردنی های مقوی است. بعضی از مردم آن را روی غذاهای محلی خود می ریزند. مثل مردم شمال که روی غذاهایی مثل باقال قاتق تخم مرغ می شکنند. بسیاری هم با تخم مرغ، نیمرو، املت، کوکو و کیک درست می کنند. مادر بزرگ دوستم در خانه اش مرغ دارد و مرغ ها برایش تخم می کنند. گوشت شتر مرغ و غاز هم بسیار سالم و قوی است. این روزها مردم در مزرعه ها شتر مرغ پرورش می دهند و از گوشت و تخم آن ها استفاده می کنند. دوست پدرم رضا هم مزرعه ی شتر مرغ دارد. او هر روز تعدادی شتر مرغ به قصابی می فرستد تا گوشت آن ها را بفروشد.



داستان نشانه ف

ف غیر آخر و ف آخر دو برادر بودند که شکل شون شبیه قایق بود با یک سر نشین کوچک که روی سرشون نشسته بود و کارشون این بود که هر روز تو هوای آفتابی مسافرهایی که لب دریا بودند، سوار کنند و یک گشت کوچولو لب دریا بزنند. ف غیر آخر کارش مثل قایل موتوری بود و سریع تر از ف آخر حرکت میکرد. دوبار مسافر سوار میکرد یعنی همیشه اول و وسط بود. اما ف آخر فقط آخر میومد و آهسته حرکت میکرد. ف غیر آخر مسافراش آقای فرهاد و فرزاد و فریمان و خانم فرشته و فرزانه بودند و ف آخرم مسافراش بیشتر کسایی بودند که کیفهای رنگ وارنگ داشتند. آخر اسمشون ف آخر داشتند. یک روز رئیس شهرک الفبا که کنار دریا قدم میزد کار این دو برادر دید ازشون دعوت کرد تا علاوه بر این شغل بیان تو شهرک البفا به بچهها کمک کنند تا حروف رو خوب یاد بگیرند و کلمههایی که نشانهی ف دارند رو به بچههایی که تازه دارن سواد یاد می گیرند، یاد بدهند. پس اینطوری بود که پای ف غیر آخر و ف آخر توشهرک الفبا باز شد و شما بچههای گل تونستید یه حرف جدید یاد بگیرد. پس یک دست و جیغ و هورا که دارین باسواد میشین و یه دست و جیغ و هورا بر این دو برادر ف غیر آخر و ف آخر که زحمت کشیدن و اومدن به شهرک الفبا



داستان نشانه ق

یکروز **ف** غیر آخر داشت تو پارک بازی میکرد، یهو خورد زمین و پاش پیچ خورد. دور و اطرافشو نگاه کرد و دید ای داد بیداد نقطه‌اش از رو سرش افتاده. با اون پاش شروع کرد به گشتن. **ف** آخر اومد و گفت: “چرا اینجوری راه میری؟”!

گفت: “آخه پام پیچ خورده و نقطم رو هم گم کردم.”

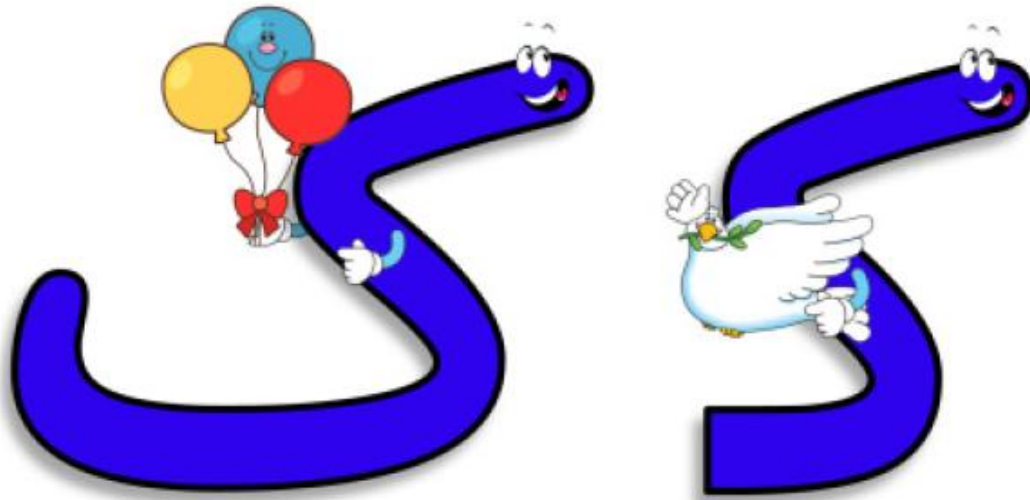
ف آخر گفت: “بیا تو بغلم تا ببرمت پیش دکتر.”

ف غیر آخر گفت: “پس نقطه‌ام؟؟”

همه‌ی این حرفها را قمری مهربون شنید و گفت: “شما استراحت کنید، من براتون پیدا میکنم.”
قمری، گشت و گشت. لابه‌لای گل‌ها رو دید. وای ای اینجا چقد نقطه هست. بعد با نوکش یک نقطه و با یه چنگال دستش یک نقطه و با اون یکی چنگالش یک نقطه دیگه برداشت.
رفت رو سر **ف** غیر آخر دوتا نقطه گذاشت. خوب که نگاه کرد، دید با اون یکی فرق داره. اون نقطه‌ی دیگه رو هم گذاشت رو سر **ف** آخر.

ف آخر گفت حالا **ف** کوچولو بیا تو بغلم. اما **ف** دیگه با اون دوتا نقطه سنگین شده بود و **ف** آخر مجبور شده بود یکم خودشو خم کنه و راه افتاد. به شهر الفبا که رسیدن **گ** بهشون گفت: “خوش آمدید **ق** ها...”

اون دوتا به هم نگاه کردن و تازه فهمیده بودن که دیگه شکل و صدایشون با **ف** فرق داره. **ق** غیر آخر **ق** آخر.



داستان نشانه ک

روزی اردک و کبوتر با هم از یک جنگل عبور می کردند که یک کبک را دیدند، کبک پرسید: “کجا میرین؟” گفتند: “داریم میریم پیش سلطان جنگل که بینه اسم کدام یک از ما قشنگتره.” کبک گفت: “من هم با شما میام تا قشنگی اسم من هم معلوم بشه...” داشتند، میرفتند که لکلکو دیدند. لکلک هم وقتی ماجرا را فهمید با آنها همراه شد. هنوز نرفته بودند که گنجشک هم با آنها به راه افتاد.

شیر وقتی همه ی حیوانات را با هم دید و ماجرا را پرسید، خنده اش گرفت و به آنها گفت: “اسم همه ی شما زیبا است چرا که اسم های شما شبیه هم هست و همه ی شما یک صدا را دارید، حالا یکی در اول اسمش داره و یکی دیگه در وسط و یکی هم در آخر اسمش داره و یکی هم هر دو تاشو داره.”

همه با هم گفتند: “اسم اون صدا چیه؟” شیر این بار هم با خنده گفت: “صدای ک کبوتر اولش؛ کبک اولش و آخرش؛ لک لک آخرش؛ گنجشک هم آخرش.”

پس اسم همه ی شما زیبا هست چون صدای ک دارین و شیر حیوانی که اول اسمشون ک داشتن رو به آن ک غیر آخر و حیوانی که آخر اسمشون ک داشتن رو با ک آخر نام گذاری کرد.



داستان نشانه گ

تو یک روز بارانی که صدای رعد و برق رگبار از آسمون شنیده می شد دو بچه دوقلو دختر تو یک خانواده به دنیا اومدن. بچه ها خیلی شبیه دو برادر دوقلوشون یعنی **گ** غیر آخر و **ک** آخر بودند. پدر و مادرشون خیلی خوشحال بودن که خدا بهشون دو دختر سالم داده بود. بعد از مدتی که دخترا بزرگ شدند. تشخیص دادنشون با برادرشون خیلی سخت شده بود حتی واسه پدر و مادرشون. اونا فقط می تونستن از روی صدا دخترا رو از پسرا تشخیص بدن. یک روز پدر خانواده رفته بود شهر و دو تا گلسر قشنگ واسه دخترا گرفته بود، مادرشون موهای دخترشو شونه زد و گلسر رو به موهای دخترش زد از اون روز به بعد دیگه با گلسر تشخیصشون راحت بود، چون همه اونا رو به صورت **گ** غیر آخر و **گ** آخر میدیدند. وقتی که بزرگ شدند، کارشونو تو شهرک الفبا شروع کردند و تلفظ کلمات گاو، سگ، گوسفند، گوزن، گوش، انگشت و... هر چی که صدای **گ** داشتند رو برعهده گرفتن. اینطوری شد که صدای **گ** غیر آخر و **گ** آخر به صداهای شهرک الفبا اضافه شد.



داستان نشانه م

م مامانی

م زیر درخت نشسته بود و بافتنی می‌بافت. کلاغی از راه رسید. روی شاخه‌ی درخت نشست و پرسید: “توی

این هوای گرم، چرا بافتنی می‌بافی؟”

م لبخند زد و گفت: “بالآخره که هوا سر می‌شود!”

کلاغ گفت: “وا... چه حرفها! و پرید و رفت.”

م باز هم بافت و بافت. سیبی از شاخه‌ی درخت کنده شد، افتاد روی دامن م و پرسید: “توی این هوای

گرم، کی لباس بافتنی می‌پوشد؟”

م لبخند زد و گفت: “بالآخره یکی پیدا می‌شود که بپوشد!”

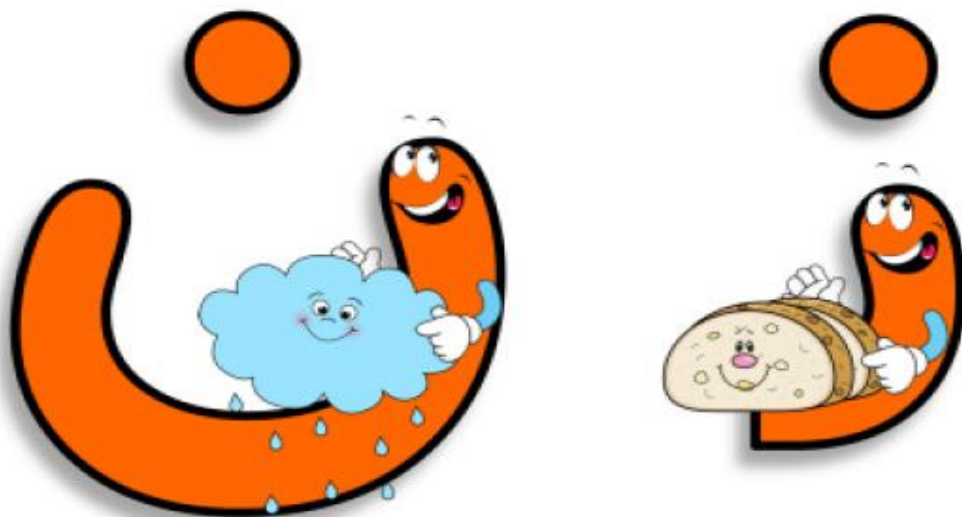
سیب لپ‌های تپلش را باد کرد و گفت: “چه چیزها! و قل خورد و رفت.”

م باز هم بافت و بافت. باد از راه رسید. توی گوش م پیچید و گفت: “به به ... چه قدر قشنگ می‌بافی! خسته

نباشی! برای کی می‌بافی؟”

م لپ‌هایش قرمز شد. سرش را پایین انداخت و گفت: “برای م کوچولو، آخه من دارم مامان می‌شوم!”

ژاکت کوچکی را که بافته بود توی دست‌های باد گذاشت. باد هوهو هاها خندید و گفت: “مبارکه... مبارک!”



داستان نشانه ن

داستان ن کوچولو

ن کوچولو جلو دوید و گفت: “نان، نان! مامان، نان!”

مامان ن یک نان پخت و به او داد. ن کوچولو نان را خورد و دوباره گفت: “نان، نان! مامان، نان!” مامان ن هر چه نان پخت، ن کوچولو خورد. خمیر نان تمام شد. آتش تنور خاموش شد. اما ن کوچولو هنوز گرسنه بود.

مامان ن به ن کوچولو گفت: “نان تمام شد. حالا بیا بغلم تا قصه‌ی نان را برایت بگویم.”

ن کوچولو پرید بغل مامانش و گفت: “بگو... بگو!”

مامان ن گفت: “یکی بود، یکی نبود. ن کوچولویی بود که همیشه به مامانش می‌گفت نان، نان! مامان، نان!” ن کوچولو قصه را شنید و زود خوابش برد، مثل همیشه.

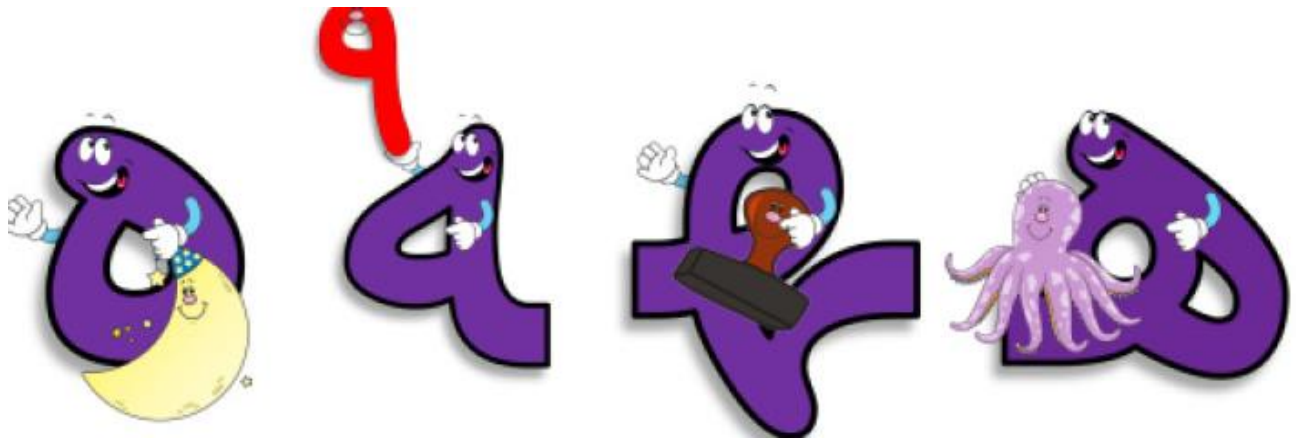


داستان نشانه و

یک مادری دو بچه به اسم **او** اول و **او** غیر اول داشت. یک روز مادر داشت تو بازار خرید می کرد که یکدفعه خشکش زد و تعجب کرد چون پسرشو و **و** غیر اول دید با یک لباس ورزشی شیک کنارش ایستاده بود و داشت میوه میخرد. مادرش گفت: ”ای وای مادر آخه منم دارم میوه می گیرم، تو کی اومدی؟ شما که خوابیده بودی! این لباسهای ورزشی رو از کجا آوردی؟“

اما **و** بهش گفت: ”مادر اشتباه گرفتی من پسر شما نیستم، خیلی ها بهم گفتن که شما شبیه **و** غیر اول هستین اما من صدام با صدای پسر شما فرق میکنه شغلم داور و معلم ورزش هم هستم.“

مادر **و** غیر اول از آقای **و** خواهش کرد که به خانه ی آنها برود تا با پسرش آشنا بشه، وقتی رسیدن خونه دو برادر که قبلا آوازه ی آقای **و** رو شنیده بودن از دیدنش خوشحال شدن و ازش خواستن که علاوه براینکه به شغلش میرسه تو شهرک الفبا بیاد بهشون کمک کنه و بعضی از کلمات که با صدای آقای **و** قشنگتره، تلفظ شونو بعهده بگیره. اینطور شد که بعضی از کلمات مثل ورزش، داور، گاو، سماور، میوه... که تلفظش برای **او** اول و غیر اول سخت بود رو به عهده ی آقای **و** قرار دادن و اینجوری شد که پای آقای **و** به شهرک الفبا باز شد.



داستان نشانه ه

یه روز توی فرودگاه شهر الفبا یه هواپیما رو زمین نشست. همه‌ی نشانه‌ها جمع شدن تا ببینن مسافرشون کیه! چهار تا مسافر پیاده شدن. همه از دیدنشون خیلی خوشحال شدن. اما دو تا از نشانه‌ها ازشون خوششون نیومد. اگه گفتین کیا بودن؟؟

بله! آخر چسبان و تنها از اونا خوششون نیومد چون تو اون چهار تا مسافر دوتاشون، شکل اونا بودن. اونا اومدن و با چهار تا! روبوسی کردن. و گفتن درسته که ما دوتا شبیه شماییم اما ما فقط میتونیم با نشانه‌های بالای جدول بیاییم. یعنی بعد از **آ. او. ای** و صدامون **ه** هستش و با شما اشتباه نمیشیم .

!ها خوشحال شدن و دستشونو گرفتو بردنشون تا خونه‌ی اونا رو تو شهر نشون بدن.



داستان نشانه ا استثنا

برای تدریس این درس باید به دانش آموزان بفهمانیم در کلماتی که **ا** استثنا دارند در کلمه صدای **او** دیده می شود ولی صدای **ا** خوانده می شود.

بچه ها یک روز در شهرک الفبا جشن بود همه خوشحال و شاد در این جشن شرکت کرده بودند. و در حال خوش و بش کردن با هم بودند که دیدند نشانه **ی و** نیامده است. همه از هم سراغ او را می گرفتند آخه دوستان خوب این طوری هستند و همیشه جویای احوال هم هستند. بالاخره گفتند باید یکی برود و ببیند چرا نیامده است ^۱-. که از بقیه زبر و زرنگ تر بود گفت من می روم. خلاصه ^۲- به خانه ی او رفت و دید که با قیافه ی پریشان در حال گریه کردن است. هرچه از او پرسید که چه شده است جوابی نشنید. فقط او به دهانش اشاره می کرد که صدایش در نمی آید.

^۳- رفت و یک قلم و کاغذ آورد و به او داد تا برایش بنویسد که چرا صدایش در نمی آید. او در کاغذ نوشت که سرما خورده و صدایش گرفته است و قرار بوده که امروز در جشن شعر بخواند برای همین ناراحت است

^۴- فکری کرد و گفت اول بلند شو برویم صورتت را بشور و مرتب شو سپس او را به طرف دستشویی برد صورتش را شست. موهای پریشانش را مرتب کرد و گفت برای رفتن به مهمانی باید تمیز باشی. بعد به او گفت من کوچکم و در جیب تو جا می شوم موقع خواندن شعر تو فقط لب بزن و من شعر را بلند می خوانم. هردو به مهمانی رفتند و آن روز او شعرش را خواند همه او را می دیدند ولی شما بگویید صدای چه کسی را می شنیدند؟

آفرین صدای ^۵- را می شنیدند. پس از این قصه کلماتی مانند خورشید را نوشته و ^۶- می گوییم: بچه ها در این کلمات نشانه **ی او** را می بینیم اما صدای ^۷- را می شنویم.



ی می خواست توی مسابقه ی نقاشی شرکت کند. او دریا را خیلی دوست داشت به همین خاطر وسایل نقاشی اش را برداشت و رفت کنار دریا. دریا آرام و آبی بود.

ی یک نقاشی بسیار زیبا از دریای آبی و پرنده های سفید کشید. بعد هم روی شن های ساحل نشست و یک استکان چای خورد. چند روز بعد اسم برنده های مسابقه را اعلام کردند.

ی در مسابقه نفر اول شده بود!